در محضر بزرگان

ایمان واقعی

آیت ا... جاودان می فرمایند:
«اگر کسی همه روزها مواظبت از رفتار و اعمال خودش را به دقت انجام داد، نه این که فقط یک روز مواظبت کند، مثلا ماه رمضان باشد و شب تا صبح را احیاست و صبح هم می خوابد و تخلفی از او سر نمی زند، این حساب نیست. بلکه منظور از مواظبت و مراقبت این است که فرد در تمام روزها از تمام اعمال و رفتارش، کارهایش، درس خواندنش، سر کار رفتن اش و تمام زندگی اش مراقبت کند و مواظب باشد تا درست عمل کند. پس ثمره این درست عمل کردن و مواظبت، به دست آوردن یک ایمان است.
این ایمانی که با مواظبت و عمل درست تحصیل کرده دیگر ایمانی نیست که با خواندن کتاب و دلیل باشد که ایمانم به خاطر فلان دلیل است که مثلا خدا و پیامبری هست. بلکه این ایمانی که کسب کرده بر اثر اعمال درست خودش بوده و این ایمان را خودش به دست آورده است، پس دیگر از هیچ چیز ترسی ندارد. نه ترس از آینده و نه اندوه از گذشته در او نیست. این افراد کسانی هستند که قرآن درباره آن ها می فرماید: «الَّذینَ آمَنُوا وَکانُوا یَتَّقُونَ»، اینان به ایمان رسیده اند و قبل از این، برای رسیدن به ایمان منظم تقوا را مراعات کرده اند.»

سایت عقیق

فتوترانه

بریده کتاب

ما و دنیای مدرنیته

این روزها مردم فقط کامپیوتر دارن و دستگاه اسپرسو. جامعه‌ای که توی اون هیچ کسی نمی‌تونه به یه روش منطقی، با دست بنویسه و با دست، قهوه دم کنه، کجا میره؟ کجا؟

برگرفته از «مردی به نام اوه» اثر فردریک بکمان

انگلیش آموزی

نویسنده: میترا تاتاری، تصویرساز: سعید مرادی

اندکی صبر

کاج ها

خوش به حال کاج ها
به فصل ها دل نداده اند
بهار، تابستان، پاییز و زمستان
همیشه یک رنگ
و همیشه سبز
خوش به حال کاج ها

صادق الهیاری

دنیا به روایت تصویر

رویترز- پیاده روی مسافران قطاری که در برف مانده است، ژاپن

گتی ایمیج- حاشیه های تماشای مسابقات رالی داکار، بولیوی

گاردین- رانندگی در جاده کنار جنگل یخ‌زده، بلاروس

دور دنیا

ترمیم بال پروانه!

آدیتی سنترال- یک مرد آمریکایی که به پرورش نوع خاصی از پروانه ها علاقه دارد، به دلیل نجات جان یک پروانه رسانه ای شد. او متوجه شد یکی از پروانه های تازه متولد شده، بال سمت چپ اش شکسته است. در نتیجه دست به کار شد و تصمیم به ترمیم بال آن پروانه گرفت. این مرد از بال یک پروانه مرده و مقداری سیم و چسب و مواد دیگر استفاده کرد و توانست بال پروانه مرده را به پروانه مصدوم پیوند بزند و جان این حشره زیبا را نجات دهد.

گزارش های یک مریخی

گزارش شماره بیست و سوم: مرگ تدریجی میان دودها

من یک مریخی هستم که به زمین آمده ام. ما آن جا سردمان بود و تصمیم گرفتیم وضعیت زمین و زمینی ها را برای سکونت بررسی کنیم. گزارش های دنباله دار من در این ماموریت را این جا می خوانید. دیروز صبح، تازه خورشید زده بود که در آپارتمانم را یکی محکم با مشت کوبید. هراسان در را باز کردم که دیدم بهنام است. ازش پرسیدم که آیا سر آورده؟ (توضیح این که گویا وقتی زمینی ها برای همدیگر سر می آورند معمولا این جور هراسان و هیجان زده هستند). بهنام خندید و گفت: «سر که نیاوردم ولی کله قراره بیارم!» بعد هم هلم داد و گفت: «تا من ماشین رو روشن می کنم تو هم زود حاضر شو که می خوایم بریم کله پاچه» (توضیح این که کله پاچه قسمت هایی از یک جانور اهلی است که زمینی ها آن را معمولا سر صبح می خورند). توی پارکینگ بهنام سرش توی کاپوت ماشین بود. از بهنام پرسیدم حالا چرا امروز هوس کله پاچه کرده که او گفت امروز هوا آلوده است و به این خاطر ادارات دو ساعت دیر شروع می شوند و مدارس هم تعطیل هستند پس خیابان ها خلوت است و جان می دهد برای سر صبح دور دور کردن. طبق تحقیقاتی که انجام داده ام همین زمینی ها با ایجاد انواع دود، هوا را آلوده می کنند بعد خودشان هم از همین آلودگی بیماری می گیرند و می میرند و اعتقاد هم دارند که مرگ حق است. بهنام به من گفت استارت بزنم. وقتی داشتم استارت می زدم و بهنام هی می گفت نزن نزن، آقای شماعی پور را دیدیم که در حال گاز دادن پیکان قدیمی اش گفت که او هم به خاطر خلوت بودن خیابان ها می خواهد امروز همین اول صبح برود مسافرکشی. بعد هم در حالی که داشت می خواند: «زندگی عشق همین دقایقه، زنده باد هر تاکسی که یه قایقه» ما را میان دودش پنهان کرد و رفت.

وقتی ماشین روشن شد و می خواستیم بیرون بیاییم، آقای عنایت را هم که مدرسه بچه هایش تعطیل بود و خودش قرار بود دیر به اداره برود دیدیم که گفت می خواهد از این فرصت استفاده کند و امروز بچه ها را ببرد بگذارد خانه مادرزنش. اصلا توی شهر را که نگاه می کردی هر کس به یک بهانه ای تک سرنشین یا با دو سه سرنشین بیرون آمده بود و باز همه توی دود و ترافیک بودیم. واقعا این که می گویند مرگ حق است راست می گویند ها!

با تشکر، مامور در حال مرگ تدریجیِ شما، بهرام۶۲۵. پایان گزارش بیست و سوم

محمدعلی محمدپور

غلط ننویسیم

دستورات

واژه «دستور» واژه ای پارسی و به معنای «فرمان» و «امر» بوده و جمع آن «دستورها» است. جمع کلمه دستور در عربی «دساتیر» است. بنابراین «دستورات» در زبان عربی بدون کاربرد و در زبان پارسی نادرست است و از آن نباید استفاده کرد.

برگرفته از «غلط ننویسیم» اثر ابوالحسن نجفی

مسابقه چی شده؟

ماشین زمان هستن ایشون!

سلام. کم کم داره سطح پیامک هاتون به استانداردهای جهانی نمک پروری نزدیک میشه. با همین فرمون ادامه بدین و به جای «کمیت»، به «کیفیت» پاسخ هاتون بپردازین. منتظر باشین، داریم برای مسابقه جایزه جور می کنیم! دفعه بعد تعداد کمتری پیامک برتر چاپ می کنیم و پیامک های بدون اسم حذف میشن.

یادآوری مسابقه: باید برای این عکس یک شرح حال بامزه بنویسید و تا ساعت ۲۴ امشب (یک شنبه) برای ما به پیامک ۲۰۰۰۹۹۹ یا تلگرام ۰۹۲۱۵۲۰۳۹۱۵ بفرستید. در ابتدای هر پیامک، نام ستون «چی شده؟» و در آخر پیامک هم نام و نام خانوادگی تون رو حتما بنویسید. بنابراین پیامک ارسالی باید این جوری باشه: چی شده؟ وقتی ... (نام و نام خانوادگی).
بانمک‌ترین و خلاقانه‌ترین جمله‌های فرستاده شده، روز سه شنبه به اسم خود نویسنده‌ها چاپ می‌شه. همیشه خوش باشید. اما چند مثال:

*وقتی منتظر راه افتادن خط سیزده قطار شهری هستی!
*وقتی مدیر یک کارخونه خودروسازی، یک مدل وانت جدید برای مادر و خاله اش می سازه!
*وقتی با ماشین زمان به دوران عهد بوق سفر می کنی!

حکایت

چشمه‌باش

حکیمی شاگردان خود را برای یک گردش تفریحی به کوهستان برده بود. بعد از پیاده‌روی طولانی، همه خسته و تشنه در کنار چشمه‌ای نشستند و تصمیم گرفتند استراحت کنند. حکیم به هر یک از آن‌ها لیوانی داد و از آن‌ها خواست قبل از نوشیدن آب یک مشت نمک درون لیوان بریزند. شاگردان هم این کار را انجام دادند. ولی هیچ‌یک نتوانستند آب را بنوشند، چون خیلی شور شده بود. سپس استاد مشتی نمک را داخل چشمه ریخت و از آن‌ها خواست از آب چشمه بنوشند و همه از آب گوارای چشمه نوشیدند. حکیم پرسید: «آیا آب چشمه هم شور بود؟» همه گفتند: «نه، آب بسیار خوش‌طعمی بود.» حکیم گفت: «رنج‌هایی که در این دنیا برای شما در نظر گرفته شده است شبیه همین مشت نمک است، نه کمتر و نه بیشتر. این بستگی به شما دارد که لیوان آب باشید یا چشمه که بتوانید رنج‌ها را در خود حل کنید. پس سعی کنید چشمه باشید تا بر رنج‌ها فائق آیید. دریا باشید که اگر یک سنگ به سوی‌تان پرتاب کردند سنگ غرق شود، نه آن که شما متلاطم شوید.»

منبع: سایت داستان‌های کوتاه

دی روزنامه

استرس پیش ما مضطرب می شود!

به گزارش ایلنا از یک سایت معتبر خارجی که مشاغل استرس‌زا را براساس چند عامل از جمله مسافرت، کار کردن در انظار عمومی، ضرب‌الاجل‌ها، خطرات و غیره رتبه‌بندی می‌کند، کارکنان وظیفه نظامی، آتش نشان، خلبان، افسر پلیس، مسئول هماهنگی رویدادها، خبرنگار، گوینده رادیو و تلویزیون، کارگزار روابط عمومی، مدیر ارشد اجرایی شرکت و راننده تاکسی در فهرست استرس‌زاترین مشاغل در سال ۲۰۱۸ قرار گرفته اند. این رتبه بندی بین المللی است و بر اساس معیارهای خارجی های نازک نارنجی تهیه شده. با این حال چند تا از این شغل ها در ایران و برای ما با این روحیه قوی هم واقعا استرس زا هستند. هرچند دلیل هایی که ما برای استرس زایی بعضی از این مشاغل داریم با دلیل های بین المللی خیلی فرق دارد.
مثلا شاید استرس آتش نشان های خارجی از خطری است که جان مردم را تهدید می کند و نگران این هستند که در کارشان موفق نباشند. ولی آتش نشانان ایرانی، علاوه بر این اضطراب، همیشه از چیزهای دیگری هم نگرانند. مثلا از نداشتن امنیت شغلی که هر روز منتظرند تعدیل نیرو شوند، یا اگر به ماموریتی بروند شاید دیگر برنگردند، یا شاید در صحنه ماموریت سر شیلنگ باز نشود و کپسول به جای کف، هوا بدهد و نردبان چپه شود و...! یا خبرنگار هموطن که علاوه بر استرس به موقع رسیدن خبرش به رسانه، نگران حقوق گرفتن و اخراج نشدن است و هر لحظه می ترسد تقصیر حرفی که مسئولی زده است، به گردن خودش بیفتد! یا گوینده ای که دایم استرس دارد مبادا مهمانش در برنامه زنده حرفی بزند که برای خودش شر بشود یا یک نفر را برای مصاحبه به عنوان نابغه بیاورد و معلوم شود طرف نه تنها از خارج دعوتنامه ندارد که در همین داخل هم هنرش نقاشی کشیدن است، نه طراحی مفهومی! یا راننده تاکسی ها، هر روز صبح با این استرس از خواب بیدار می شوند که قیمت بنزین امروز چقدر بیشتر شده و چه مسافری با چه خلقیاتی به تورشان می خورد و آیا پول خرد دارد یا نه و در را محکم نزند و چه شرکتی تاسیس می شود که کارشان را کساد کند و شب آیا زنده به خانه می رسند یا موتور و ماشینی از هوا روی سرشان می افتد؟! خلاصه مفهوم استرس در خارج با داخل خیلی فرق دارد و با استرس های ما می توان یک سریال وحشتناک ساخت که خارجی ها به جای استرس، از ترس قالب تهی کنند!

علیرضا کاردار

تا حالا دقت کردین

ما و شما

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹

*چرا اسم الکساندر (نویسنده افسانه های نوین) غلط املایی داره؟ اصلا بامزه نیست و تو ذهن مخاطب کم سن و سال غلط ثبت میشه.

ما و شما: غلط املایی نیست، اسم نویسنده «علکساندر» است و با آن «الکساندر» معروف فرق دارد!

*اگر آن آق کمال مشهدی، به دست آرد دل ما را، به رسم هدیه‌اش بخشم قند و آلوی بخارا را!

آق کمال: موقول مدم دل شماره به دست بیارم، ولی بی زحمت شما ای جور شعر نگن که پایه های ادبیات به لرزه درمیه!

*خوش به حال آقای امیرحسین خوشحال که در کل هفته مشغول کار است، ولی جوان بیکار ما چی که در به در دنبال کار است؟!

*لطفا تو بخش صفحه فرفره که برای کودکان و نوجوان دلنوشته چاپ می کنید، مسابقه پیامکی هم بذارین. با تشکر

فهیمه کشته گر، درگز

*آقایی که پیامک طنزت در ستون پاسخ مسابقه چی شده چاپ شده است؛ «محجوب به حیا» درست است، «نه ماخوذ به حیا»!

ما و شما: هر دو مورد درست است.

سرنقطه